

تحلیل ساختاری یک بیت دشوار از دیوان حافظ

دکتر علیرضا فولادی

استادیار دانشگاه کاشان

چکیده

این مقاله به تحلیل ساختاری بیت:

عبوس زهد به وجه خمار نشینند مرید خرقه دردی‌کشان خوشخویم

از ابیات دشوار دیوان حافظ، می‌پردازد.

این گفتار، طی بحثی طولانی با بهره‌گیری از همه گوشه‌های پیشین در شرح بیت مذکور، سرانجام، این معنای کلی را برای این بیت به دست می‌دهد:

ترشروی پارسایی با پرداخت قیمت شراب اندک که مایه خمارآلودگی و نشانه ناپاکبازی است، از بدخویی دست برنمی‌دارد و آرام نمی‌گیرد؛ آری برای این منظور، باید قیمت بیشتری بپردازد و این قیمت، چیزی نیست جز پاکبازی در ترک زهد ریا تا مرز خرقه‌گرو باده نهادن. از این رو، من مرید خرقه زهد نیستم، بلکه مرید خرقه دردی‌کشان خوشخویم؛ همان خرقه‌ای که این آزادمنشان، در عین بی‌چیزی، به پاکبازی تمام، گرو باده می‌نهند و باز، دامن خوشخویی را از کف نمی‌دهند.

کلید واژه: عبوس زهد، وجه خمار، خرقه دردی‌کشان، حافظ

مقدمه

بیت

عبوس زهد به وجه خمار نشینند مرید خرقه دردی‌کشان خوشخویم^۱

از ابیات دشوار دیوان حافظ است. با اینکه برای شرح این بیت کوششهای بسیاری شده است، هنوز نتیجه‌ای قطعی از این کوششها به دلایل ذیل به دست نیامده است:

۱- قرائت دو گانه واژه «عبوس»: یکی بر وزن غروس که صیغه مبالغه و به معنای «ترش‌رو» است و دیگری بر وزن خروس که مصدر و به معنای «ترش‌رویی»^۲ است.

۲- ایهام در واژه «وجه» که به معنای «چهره و صورت»^۳، «بها و قیمت»^۴ و هم معنای «گونه و حالت»^۵ است.

۳- ایهام در واژه «خمار» که هم معنای صفت مفعولی «می‌زده و خمارآلوده»^۶ را می‌رساند و هم معنای مصدر «می‌زدگی و خمارآلودگی»^۷ را. معنای دیگری که برای این واژه ذکر کرده‌اند، مقدر گرفتن مضاف «رفع» پیش از آن است: با این توجیه که این مضاف به قرینه معنوی محذوف است.^۸

۴- واژه «خمار» به معنای یکم خود، دو نقش دستوری را بر می‌تابد: یکی صفت برای واژه «وجه» به معنای یکم (= صورت خمارآلوده) و دیگر صفت برای موصوف «آدم» مقدر میان این دو واژه (= صورت آدم خمارآلوده) که البته این موصوف نیز به قرینه معنوی محذوف است.^۹

۵- ضبط واژه «بنشینند» به جای واژه «نشینند» در برخی از نسخ مصحح.^{۱۰}

۶- ایهام در واژه «نشینند/ بنشینند» که با راهگشاییهای معنایی هر یک از قرائتها، ایهامها و ضبطهای پیشین، هم معنای «نماین نمی‌شود/... می‌شود»^{۱۱} را به خاطر می‌آورد، هم معنای «آرام نمی‌گیرد/... می‌گیرد»^{۱۲} را، هم معنای «جای نمی‌یابد/... می‌یابد»^{۱۳} را و هم معنای «فروکش نمی‌کند/... می‌کند»^{۱۴} را. این واژه به معنای «نمی‌ارزد»/ هم ذکر گردیده است^{۱۵} که البته این معنی، قیاساً، معنای درستی نیست.

۷- ضبط واژه‌های «فرقه»^{۱۶}، «حلقه»^{۱۷}، «همت»^{۱۸} و زمره^{۱۹} به جای واژه «خرقه» در برخی از نسخ مصحح.

اگر گزینه‌های منطقی متج از امکانات تودرتوی بالا را، تنها برای مصراع نخست بیت مورد نظر به رشته نظم درآوریم، فهرستی چنین حاصل می‌شود. گفتنی است که برخی از این گزینه‌ها در شرحهای گذشته این بیت دیده می‌شود:

۱. عبوس زهد به وجه خمار نشیند:

۱/۱. ترشروی پارسایی به حالت آدم خمار آلوده نمایان نمی‌شود.^{۲۰}

۱/۲. ترشروی پارسایی به حالت خمار آلودگی نمایان نمی‌شود.^{۲۱}

۱/۳. ترشروی پارسایی با قیمت خمار آلودگی آرام نمی‌گیرد.

۱/۴. ترشروی پارسایی با قیمت رفع خمار آلودگی آرام نمی‌گیرد.

۲. عبوس زهد به وجه خمار بنشیند:

۲/۱. ترشروی پارسایی به حالت آدم خمار آلوده نمایان می‌شود.^{۲۲}

۲/۲. ترشروی پارسایی به حالت خمار آلودگی نمایان می‌شود.

۲/۳. ترشروی پارسایی با قیمت خمار آلودگی آرام می‌گیرد.

۲/۴. ترشروی پارسایی با قیمت رفع خمار آلودگی آرام می‌گیرد.

۳. عبوس زهد به وجه خمار نشیند:

۳/۱. ترشروی پارسایی بر صورت خمار آلوده جای نمی‌یابد.^{۲۳}

۳/۲. ترشروی پارسایی بر صورت آدم خمار آلوده جای نمی‌یابد.^{۲۴}

۳/۳. ترشروی پارسایی با قیمت خمار آلودگی فروکش نمی‌کند.^{۲۵}

۳/۴. ترشروی پارسایی با قیمت رفع خمار آلودگی فروکش نمی‌کند.^{۲۶}

۴. عبوس زهد به وجه خمار بنشیند:

۴/۱. ترشروی پارسایی بر صورت خمار آلوده جای می‌یابد.

۴/۲. ترشروی پارسایی بر صورت آدم خمار آلوده جای می‌یابد.^{۲۷}

۴/۳. ترشروی پارسایی با قیمت خمار آلودگی فروکش می‌کند.

۴/۴. ترشروی پارسایی با قیمت رفع خمار آلودگی فروکش می‌کند.

این تعدد گزینه‌ها برای مصراع‌ی بدین ناچیزی^{۲۸}، خواننده بیچاره را در گستره جادوگریهای کلک خیال‌انگیز حافظ سرگردان می‌گذارد تا به کدام راه برود. طبیعی است که شارحان شعر او نیز هر یک به یکی از این گزینه‌های متعدد دل ببندند و از این رو، نسبت دادن «تکلفات سبک هندی وار» به این بیت که آن را با پرهیز برگزار کرده‌اند^{۲۹}، چندان بیراه هم نمی‌نماید.



باری، در این گفتار برآنیم تا با تحلیل ساختاری بیت «عبوس زهد...» به فهم رضایت بختی از این بیت دست‌یازیم. این کار مستلزم سه بخش خواهد بود که در پی می‌آید: در بخش ۱، چگونگی پیوند معنایی اجزای دو مصراع آن با یکدیگر. در بخش ۲، چگونگی پیوند معنایی هر یک از دو مصراع آن با مصراع دیگر و در بخش ۳، معنای کلی آن را به مطالعه درمی‌آوریم. ضمناً بخش ۳، در واقع، جایگاه نتیجه‌گیری مقاله را دارد.

۱ - چگونگی پیوند معنایی اجزای دو مصراع بیت با یکدیگر

آشکار ساختن رازهای بیت موردنظر در گرو پی بردن به روابط پنهانی است که میان اجزای مختلف این بیت وجود دارد. آنچه برای این منظور به یاری ما می‌آید، نفوذ در فضای شعر حافظ و ادراک صحیح کیفیت ارتباط عناصر این فضا است؛ عناصری که معمولاً دو به دو با هم در شبکه وسیعی از روابط معنایی نقش پذیرفته است. این عناصر از این قرار است: عبوس / زهد، زهد / خمار، زهد / خرقه، وجه / خمار، خرقه / دردی‌کشان، دردی‌کشان / خوشخو، عبوس / زهد / دردی‌کشان خوشخو و وجه خمار / خرقه دردی‌کشان.

۱/۱ - عبوس / زهد

زاهد شخصیتی است که در شعر حافظ چهره‌ای منفی دارد. از ویژگی‌هایی که او در جنب ویژگی‌های ظاهرپرستی^{۳۰}، غرور^{۳۱}، خامی^{۳۲}، عجب^{۳۳}، خودبینی^{۳۴}، عیجوبی^{۳۵}، بی‌خبری^{۳۶}، فریبکاری^{۳۷} و... برای این شخصیت نام می‌برد، بدخوبی است:

گله از زاهد بدخو نکند رسم این است که چو صبحی بد آمد در پیش افتد شامی^{۳۸}
 بدین گونه وجود رابطه چندگانه معنوی میان عبوس با هر دو قرائت و زهد، که از نظر زبانی در مقام مضاف و مضاف‌الیه قرار گرفته است، غیر قابل انکار خواهد بود و از این روست که وی، ویژگی‌های خشکی و گرانی را نیز، که از نظر مفهومی با ویژگی بدخوبی نزدیک است، به زهد نسبت می‌دهد و از شراب، همچون وسیله مؤثری برای رفع آنها بهره می‌جوید:

ز زهد خشک ملولم کجاست باده ناب که بوی باده مدامم دماغ تر دارد^{۳۹}

زهد گران که شاهد و ساقی نمی‌خرند
در حلقه چمن به نسیم بهار بخش^{۴۱}

یکی دیگر از ویژگیهای مهم زاهد، که در دیوان حافظ مسکوت مانده است و تنها، بیت مورد نظر، آن را به ذهن ما وارد می‌سازد، ناپاکبازی است و البته این ویژگی هنگامی از این بیت برمی‌آید که معنای «قیمت» را برای واژه «وجه» بپذیریم. در این باره بعداً نکات بیشتری بیان می‌شود.

۱-۲- زهد / خمار

ذکر دو نکته در اینجا لازم به نظر می‌رسد: یکی اینکه واژه «خمار» در شعر حافظ، حتی یک بار نیز معنای صفت مفعولی «خمارآلوده» و معنای مجازی «رفع خمارآلودگی» را برننافته، بلکه همواره معنای مصدر «خمارآلودگی» یافته است. برای تصدیق این نکته می‌توان به ذیل این واژه در «فرهنگ واژه‌نمای حافظ»^{۴۱} مراجعه کرد. دیگر اینکه واژه «خمار» در اصل لغت به دردسر پس از مستی اطلاق می‌شود و از این رو محمود شبستری می‌گوید:

پی هر مستی‌ای باشد خماری
در این اندیشه دل خون گشت باری^{۴۲}

حافظ هم از این موضوع آگاه است آنجا که می‌گوید:

چو مهمان خراباتی به عزت باش با زندان
که دردسر کشی جانا گرت مستی خمار آرد^{۴۳}
او این دردسر را با نوشیدن جرعه‌ای شراب قابل دفع می‌داند:

کو کریمی که ز بزم طربش غمزده‌ای
جرعه‌ای درکشد و دفع خماری بکند^{۴۴}
اینجاست که وی به این واژه با دید منفی می‌نگرد و آن را مپساوی تشویش و غم و رنج و بلا می‌شمارد و بویژه شراب را با نگرشی مثبت در برابر آن قرار می‌دهد:

ساقیا لطف نمودی قدحت پرمی باد
که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد^{۴۵}

از دست برده بود خمار غم سحر
ده لپت مساعد آمد و می در پیاله بود^{۴۶}

ای بساد از آن باده نسیمی به من آور
کان بوی شفا می‌دهد از رنج خمارم^{۴۷}



ساغر لطیف و دلکش و می افکنی به خاک و اندیشه از بلای خماری نمی کنی^{۸۸}
 خلاصه از دیدگاه حافظ، خمار، درد است؛ درد نامطلوب؛ دردی که باید برای رفع و دفع
 آن کوشید.

البته از این دیدگاه، خمار، تنها یک بار وصف پارادوکسیکال خوش پیدا کرده و این هنگامی
 است که آن را در چشم ساقی می بیند:
 می در کاسه چشم است ساقی را بنامیزد

که مستی می کند با عقل و می بخشد خماری خوش^{۸۹}

با این همه در دیوان حافظ، میان زهد و خمار، رابطه صریحی نمی شناسیم، اما چون در این
 دیوان، اولاً هر دو منفی است و ثانیاً این دو، متضاد مشترکی با نام شراب دارد، به وجود رابطه
 تخصیص در این میان پی می بریم؛ اگر چه این رابطه اعتباری باشد نه واقعی.
 مهمترین نکته اینکه واژه «خمار» به معنای «خمارآلودگی» در بیت مورد نظر، مجازاً^{۹۰} معنای
 «شراب اندک» می دهد و این امر هنگامی است که باز معنای «قیمت» را برای واژه «وجه»
 بپذیریم. در این باره نیز بعداً سخن گفته می شود.

۱/۳- زهد / خرقه

خرقه در دیوان حافظ دو نقش شعری ایفا می کند: یکی نقش منفی «خرقه زهد» بودن و
 دیگر نقش مثبت «در رهن شراب» بودن.

نام خرقه برای ما آشناست؛ جبهای که اهل زهد می پوشیده اند و سپس شعار خاص صوفیه
 و برتن کردن آن مستلزم اجرای آیینهای ویژه شده است. اما چون معمولاً این گونه شعارهای
 عام پسند، تزویرگران را به خود جلب می نماید تا در نقاب آنها اهداف دنیایی خویش را پیش
 ببرند، خرقه هم کم کم لباس امن مزوران می گردد. اینجاست که حافظ بر آن می تازد و آن را
 خرقه سالوس می نامد^{۹۱} و می گوید، در آن بسی آلودگی هست^{۹۲} و ای بسا خرقه که مستوجب آتش
 باشد^{۹۳} و خلاصه، در خرقه از این بیش منافق نتوان بود^{۹۴}.

از سر به در آوردن^{۹۵}، انداختن^{۹۶}، سوزاندن^{۹۷}، به می شست و شو دادن^{۹۸} و گرو باده نهادن^{۹۹}،
 راههایی است که او برای رهایی از پلیدیهای خرقه پیش می نهد و البته خود به راه اخیر گرایش
 بیشتری نشان می دهد و در این باره تا آنجا می رود که مدام خرقه اش گرو باده می ماند^{۱۰۰} و

سرانجام، خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی.^{۶۱} با این وصف، خرقه که در آغاز، یک بار به دام تغییر ارزش می‌افتد و از مثبت بودن زهد به منفی بودن سالوس می‌گراید. بار دیگر در شعر وی، به این دام می‌افتد و هم‌ارزی با باده را می‌پذیرد:

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی و این دفتر بی‌معنی غرق می‌تاب اولی^{۶۲}
بدین گونه باید گفت، خرقه با زهد، از یک سو رابطه تخصیص دارد و از سوی دیگر، رابطه تضاد، زیرا از یک سو خاص زهد است و از سوی دیگر، رهین شراب زهدسوز.

۱/۴ - وجه / خمار

بیشتر، تذکر دادیم که واژه «وجه» در بیت مورد نظر به معنای «قیمت» است. اگر چنین باشد با واژه «خمار» به معنای مجازی «شراب اندک»، رابطه تخصیص خواهد داشت. ناگفته نگذاریم که در شعر حافظ، جز این بیت، شش بار دیگر واژه «وجه» به کار رفته است و از آن میان، سه بار، در وهله اول، معنای «قیمت» را به ذهن می‌رساند و البته هر سه بار، مضاف واژه «می» است:

ابر آذاری برآمد بساد نوروژی وزید

وجه می می‌خواهم و مطرب که می‌گوید رسید^{۶۳}

ساقی بهار می‌رسد و وجه می‌نماند

فکری بکن که خون دل آمد ز غم به جوش^{۶۴}

نذر و فتوح صومعه در وجه می‌نهم

دلوق ریسا به آب خرابات برکشیم^{۶۵}

با این همه، نباید حضور معنای «صورت» و «حالت» را در بیت مورد نظر متفقی دانست. منتهی این معنای، تنها از راه ایهام تناسب به ذهن خطور می‌کند؛ یعنی جایی در معنای اصلی این بیت ندارد، مگر بخواهیم آنها را با زور به آن تحمیل کنیم.

افزون بر این، منظور از معنای «قیمت» برای واژه «وجه» در بیت مورد نظر، مجازاً^{۶۶} «پرداخت قیمت» است که مضاف آن، مقدر و محذوف است^{۶۷}. با توجه به معنای «خمار» که



گفتیم «شراب اندک» است، می‌توانیم معنای «وجه خمار» را به طور کلی، «پرداخت قیمت شراب اندک» بدانیم و آن را کنایتاً دارای معنای «ناپاکبازی» بشماریم. درستی این نکات از مطالبی که ذیل «وجه خمار / دردی‌کشان خوشخو» می‌آید، بهتر روشن می‌شود.

۱/۵ - خرقه / دردی‌کشان

«درد» و «دردی» در دیوان حافظ، معمولاً متضاد «صاف» و «صافی» و مجازاً^{۶۸} و ایهاماً^{۶۹} یاد آور درد است:

به درد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش

کسه هرچه ساقی ما کرد عین الطاف است^{۷۰}

مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر

که صاف این سر خم جمله دردی‌آمیز است^{۷۱}

از این رو در این دیوان، «دردی‌کش»، «دردی‌آشام»، «دردنوش» و «دردآشام»، کسی است که

اهل درد باشد:

پیر میخانه چه خوش گفت به دردی‌کش خویش

که مگو حال دل سوخته با خامسی چند^{۷۲}

ببر نیامد از تمنای لب کامم هنوز برامید

جام لعلت دردی‌آشامم هنوز^{۷۳}

ساقی که جامت از می صافی تهی مباد

چشم، بهنایتی به من دردنوش کن^{۷۴}

آن حریفی که شب و روز می صاف کند

بود آیا که کند باد ز درد آشامی^{۷۵}

از نمونه‌های بالا چنین بر می‌آید که دُرد، دُرد است؛ دُرد مطلوب و بدین دلیل دُردی‌کشان، در شعر حافظ، شخصیتی کاملاً مثبت یافته‌اند؛ شخصیتی که زر و زور ندارد، اما در عوض، خدایی عطابخش و خطاپوش دارد:

پیر دُردی‌کش ما گرچه ندارد زر و زور خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد^{۷۶}
و در بند مال و جاه نیست:

حافظ ار بر صدر ننشیند ز عالی‌مشربی است عاشق دُردی‌کش اندر بند مال و جاه نیست^{۷۷}
و با وجود آلودگی جامه، پاکدامن است:

در شأن من به دردکشی ظن بد مبر کالوده گشت جامه ولی پاکدامنم^{۷۸}
به طور کلی شخصیتی است بی چیز و در عین حال آزادمنش، که اگرچه ظاهری آلوده دارد، باطنش پاک است و از این روییوسته در کنف حَفِظِ الهی خواهد بود:

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد^{۷۹}
در یک کلام، دُردی‌کشی مترادف است با رندی:

پیام داد که خواهم نشست با رندان بشد به رندی و دُردی‌کشیم نام و نشد^{۸۰}

دو نکته را در اینجا ناگفته نگذاریم: یکی اینکه پاکبازی نیز باید از ویژگیهای دُردی‌کشان باشد، زیرا حافظ رندان را هم با این ویژگی شناخته است:

از جا، عشق و دولت رندان پاکباز پیوسته صدر مصطبه‌ها بود مسکنم^{۸۱}

دیگر اینکه «خرقه»، مجازاً^{۸۲} به معنای «خرقه گرو باده نهادن» است و این امر در واقع، نهایت پاکبازی دُردی‌کشان را به نمایش می‌گذارد. زنگ این معنی، از این بیت نیز کاملاً به گوش می‌رسد:

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقه رند شرایخوار^{۸۳}

البته روشن است که چنین معنایی، طنزآمیز خواهد بود^{۸۴} و ضمناً نافی ایهام به معنای غیر مجازی «خرقه» هم نیست.

با آنچه گذشت، نکته مهمی را درمی‌یابیم و آن اینکه ضبط «خرقه» در بیت مورد نظر نسبت به ضبطهای «فرقه»، «حلقه»، «همت» و «زمره» از اصالت بیشتری برخوردار است؛ زیرا هیچ یک از این ضبطها به اندازه آن ضبط، ارتباط معنایی با «دُردی‌کشان» نشان نمی‌دهند.

تنها در همین یک بیت حافظ، دردی کشان، صریحاً به خوشخویی وصف شده‌اند، اما از فحوای ابیات دیگر مربوط به این گروه، درستی این وصف محرز می‌نماید؛ بویژه که چنین وصفی را در شعر حافظ با تعبیر خوشباشی و طرب کردن... برای رندان می‌بینیم:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قسرآن را^{۸۵}

نوبه زهده‌روشان گران جان بگذشت

وقت رندی و طرب کردن رندان پیداست^{۸۶}

۱/۷ - وجه خمار / خرقه دردی کشان

چنانکه گذشت، «وجه خمار»، یعنی «پرداخت قیمت شراب اندک» و «خرقه دردی کشان»، یعنی «خرقه گرو باده‌نهادن دردی کشان». بر پایه این معانی، این دو تعبیر با یکدیگر رابطه تضاد خواهد داشت. این نکته را هنگامی بهتر می‌پذیریم، که بدانیم «وجه خمار» به این معنی، خود، کنایه است از «ناپاکبازی»^{۸۷} و «خرقه دردی کشان» به این معنی، خود، کنایه از پاکبازی^{۸۸}.

۱/۸ - عبوس زهد / دردی کشان خوشخو

چون واژه «دردی کشان» صفت است، شاید بهتر باشد واژه «عبوس» را در بیت مورد نظر بر وزن عروس بخوانیم تا صفت در مقابل صفت قرار گیرد، اما خواندن آن بر وزن خروس نیز راه به معنایی خواهد برد. آنچه مسلم است اینکه ترشروی پارسایی یا «ترشروی پارسایی» با «دردی کشان خوشخو» متقابل است؛ چنانکه در بیت زیر هم، این رابطه را میان «زاهد» و «دردکشان» ملاحظه می‌کنیم:

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست^{۸۹}

۲ - چگونگی پیوند معنایی هر یک از دو مصراع بیت با هم

سیاق بیت «عبوس زهد...»، نفی و اثبات است؛ نسی. یک چیز در مصراع یکم آن و اثبات چیزی دیگر در مصراع دوم آن؛ بدین گونه می‌توان گفت رابطه دو مصراع با یکدیگر، رابطه تقابل

است؛ تقابلی «عبوس زهد» با «دردی کشان خوشخو» و «وجه خمار» با «خرقه دردی کشان». این سیاق با اشتراکات برجسته‌ای در دو بیت زیر نیز به چشم می‌خورد:

میرید طاعت بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشر رندان پارسا می‌باش^{۹۰}

در این صوفی‌وشان دردی ندیدم کسه صافی باد عیش دردنوشان^{۹۱}
چنین سیاقی با تفاوت جا به جایی اثبات و نفی در بیت زیر هم ملاحظه می‌شود:

غلام همت دردی کشان یکرنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند^{۹۲}
با توجه به این نکته، ضبط فعل منفی «ننشیند» برای مصراع یکم بیت مورد نظر منطقی‌تر خواهد بود، زیرا این ضبط، سیاق نفی مصراع یکم را در تقابل با سیاق اثبات مصراع دوم، بخوبی باز می‌تابد؛ بویژه که ضبط فعل مثبت «بنشیند»، ذوقی است؛ در عین حال، چنانکه دیدیم، این ضبط نیز می‌تواند به معانی چندی راهگشا باشد و البته این معانی هم، قابل تأمل است؛ جز اینکه ربط این دو مصراع را بر نمی‌تابد^{۹۳}.

با آنچه گذشت، از میان گزینه‌های شانزده گانه‌ای که در آغاز این گفتار، برای مصراع یکم بیت مورد نظر آوردیم، صحت هشت گزینه جای بررسی دارد:

- ا- ترشروی پارسایی با قیمت خمارآلودگی آرام نمی‌گیرد.
- ب- ترشروی پارسایی با قیمت رفع خمارآلودگی آرام نمی‌گیرد
- پ- ترشروی پارسایی به حالت آدم خمارآلوده نمایان می‌شود.
- ت= ترشروی پارسایی به حالت خمارآلودگی نمایان می‌شود.
- ث- ترشروی پارسایی با قیمت خمارآلودگی فروکش نمی‌کند.
- ج- ترشروی پارسایی با قیمت رفع خمارآلودگی فروکش نمی‌کند.
- چ- ترشروی پارسایی بر صورت خمارآلوده جای می‌یابد.
- ح- ترشروی پارسایی بر صورت آدم خمارآلوده جای می‌یابد.

اما از این میان گزینه (ا) ارجح است؛ زیرا اولاً به قرائت «عبوس»، بر وزن عروس، که قرائت معمولتری است، کارایی می‌بخشد. ثانیاً واژه «خمار» با معانی «رفع خمارآلودگی» و «خمارآلوده» و «آدم خمارآلوده» را که گفتیم حتی یک بار دردیوان حافظ نیامده است. پس

می‌زند. ثالثاً ضبط اصیلتر «نشینند» را بر مسند می‌نشانند و رابعاً روابط معنایی اجزای دو مصراع بیت مورد نظر را با یکدیگر و هر یک از این دو مصراع را با هم به رخ می‌کشد و خلاصه، زمینه دست یازی ما رابه معنای رضایت بخشی از این بیت فراهم می‌سازد.

۳- معنای کلی بیت

حافظ می‌گوید: ترشروی پارسایی با (پرداخت) قیمت (شراب اندک که مایه) خمزار آنودگی (و نشانه ناپاکبازی است، از بدخویی دست برنمی‌دارد و) آرام نمی‌گیرد. (آری؛ برای این منظور، باید قیمت بیشتری پردازد و این قیمت، چیزی نیست جز پاکبازی در ترک زهد ریا تا مرز خرقه گرو باده نهادن؛ ازاین رو، من، مرید «خرقه زهد» نیستم، بلکه) مریدخرقه دردی‌کشان خوشخویم (همان خرقه‌ای که این آزانفشان، در عین بی چیزی، به پاکبازی تمام، گرو باده می‌نهند و باز، دامن خوشخویی را از کف نمی‌دهند).

بی‌نوشت

۱. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۲/۳۷۹

۲. ابتدا، جعفر شعار، از امکان قرائت عبوس بر وزن خروس سخن گفت و بیت زیر را به عنوان

نمونه برای آن در دیوان «سنجر کاشی» یافت: «مطالعات فرهنگی»
عصای و شبانه (کذا؛ شانه درست است) به دنبال داشتم سنجر

عبوس شیخ همان داشت در هراس مرا

(ن.ک: «مفهوم بیتی از دیوان حافظ»، راهنمای کتاب، س ۳، ش ۴، آبان ۱۳۳۹، ص ۵۹۵). اما پیشتر، حسن پژمان نیز در چاپ خود از دیوان حافظ، این قرائت را با اعراب‌گذاری، فرض گرفته بود. (ن.ک: دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح حسن پژمان، ص ۱۹۱). گویا مجتبی مینوی هم به چنین قرائتی پایبند بوده است. (ن.ک: «عقاید متفاوت در باره بیتی از حافظ»، حافظ شناسی، ج ۵، ص ۸۰). سید محمد راستگو بیت زیر را به عنوان شاهد صدق آن، از دیوان شمس، ج ۳، ص ۸۱، ب ۱۲۸۸۹، نقل می‌کند:

تو خود عبوس گینی نه از خوف و طمع دینی از رشک زعفرانی یا از شماتت اطلس
(ن.ک: تلخ خوش، ص ۸۵-۸۶).

ناگفته نگذاریم که با قبول هر یک از این دو قرائت، قبول دو نوع اضافه میسر می‌شود:

- عبوس زهد = ترشروی پارسایی: ترشو به فعل پارسایی (اضافه لفظی) (در باره این نوع اضافه ن.ک: اضافه، ص ۱۵۶) یا ترشو از اهل پارسایی (اضافه تخصیصی).

- عبوس زهد = ترشروی پارسایی: ترشروی به علت پارسایی (اضافه اقترانی) یا ترشروی از نوع پارسایی (اضافه بیانی).

۳. چنانکه در بیت زیر به این معنی آمده است:

وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۸/۴۸۷.

۴. چنانکه در بیت زیر به این معنی آمده است:

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید وجه می می خواهم و مطرب که می گوید رسید
همان، ۱/۲۴۰.

۵. چنانکه در بیت زیر به این معنی آمده است و البته می‌توان از آن به «راه و طریق» نیز تعبیر کرد:

به وجه مرحمت ای ساکنان صدر جلال ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید
همان، ۷/۲۴۱.

۶. چنانکه در بیت زیر به این معنی آمده است:

به جامی کز می وصلش چشیدم همی دارد خمارم در بلاهسا
دیوان خاقانی شروانی، ص ۵۵۲.

۷. چنانکه در این بیت به این معنی آمده است:

نخفته‌ام زخیالی که می‌پزد دل من خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست
دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۶/۲۲.

۸. ن.ک: «تأملی در حافظ نامه»، احمد شوقی نوبر، گیهان اندیشه، ش ۴۶، ص ۱۵۰.

۹. پرویز نائل خانلری در توضیح بیت «عبوس زهد...» ، نقش زبانی اخیر را برای واژه خمار مقدر می‌گیرد و معنای «مردمان خمارزده» را ذیل آن می‌آورد. (ن.ک: دیوان حافظ، ج ۲، ص ۱۲۰۷). پیش از وی، جعفر شعار در توضیح این بیت، این واژه را «شخص مست که به حالت خمار است» معنی می‌کند. (ن.ک: «مفهوم بی‌بی از دیوان حافظ»، راهنمای کتاب، س ۳، ش ۴، ص ۵۹۵) و سپس، این معنی با معنای جایگزین، «حالت کسالت آوری است که بعد از رفع نشئه می‌به شخص دست می‌دهد»، مورد انتقاد واقع می‌شود و البته، انتقاد کننده، ناخودآگاه، باز در توضیح این بیت، تعبیر «آدم خمار» را جای آن می‌گذارد (ن.ک: «معنای بی‌بی از دیوان حافظ»، راهنمای کتاب، س ۴، ش ۱، ص ۸۱).

۱۰. ن.ک: دیوان حافظ، ج ۱، ۲۷۲/۲. نیز ن.ک: دیوان حافظ، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، ص ۳۱۳. حسینعلی هروی (ن.ک: شرح غزلهای حافظ، ج ۳، ص ۱۵۷۲-۷۳ و مقالات حافظ، ص ۳۴۵) و بهاء‌الدین خرمشاهی (ن.ک: حافظ نامه، ج ۲، ص ۱۰۷۲) به دفاع از ضبط «نشیند» برخاسته‌اند. البته، خرمشاهی در چاپ خویش از دیوان حافظ، به ضبط «نشیند» تن داده است (ن.ک: دیوان حافظ، تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، ص ۳۸۱).

۱۱. چنانکه در بیت زیر به این معنی آمده است:

کای دل تو شاد باش که آن یار تند خو بسیار تند روی نشیند ز بخت خویش
دیوان: خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی، ۴/۲۹۱.

۱۲. چنانکه در مصراع دوم بیت زیر به این معنی آمده است:

خوش به جای خویشتن بود این نشیت خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن

همان، ۲/۳۹۲.

۱۳. چنانکه در بیت زیر به این معنی آمده است:

تا بر دلش از غصه غباری نشیند ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش

همان، ۶/۲۷۲.

۱۴. چنانکه در مصراع یکم بیت زیر به این معنی آمده است:

شمع دل دمازم بنشست چو او برخاست وافغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشست
همان، ۴/۲۷.

۱۵. ن.ک: «تأملی در حافظ نامه»، کیهان اندیشه، ش ۴۶، ص ۱۵۰.
۱۶. ن.ک: دیوان حافظ، ج ۱، ۲/۳۷۲. جعفر شعار (ن.ک): «مفهوم بیتی از دیوان حافظ»، راهنمای کتاب، س ۳، ش ۴، ص ۵۹۵، حسینعلی هروی (ن.ک): شرح غزلهای حافظ، ج ۳، ص ۱۵۷۲ و سید هادی حائری (ن.ک): دیوان حافظ ناشنیده پند، ج ۲، ص ۹۷۲ این ضبط را پذیرفته‌اند.
۱۷. ن.ک: دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح حسن پڑمان، ص ۱۹۱ و دیوان حافظ، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، ص ۳۱۳.
۱۸. ن.ک: دیوان خواجه حافظ شیرازی، ص ۱۸۶.
۱۹. ن.ک: حافظ، ص ۳۷۸.
۲۰. ن.ک: «عبوس زهد»، گلچرخ، ش ۱، ص ۷۰ و «عبوس زهد»، حافظ شناسی، ج ۱۵، ص ۱۷۵.
۲۱. ن.ک: «عبوس زهد - شرح بیتی از حافظ -»، حافظ شناسی، ج ۱۳، ص ۱۸۲.
۲۲. ن.ک: دیوان حافظ، ج ۲، ص ۱۲۰۷ و شرح غزلهای حافظ، ج ۳، ص ۱۵۷۲ و حافظ نامه، ج ۲، ص ۱۰۷۲.
۲۳. ن.ک: «ماجرای پایان ناپذیر حافظ»، نشر دانش، س ۲، ش ۲، ص ۴۷ و دیوان غزلیات مولانا شمس‌الدین خواجه‌جافظ شیرازی، ص ۵۱۷ (در این مورد، «وجه خمار»، «چهره مستی» معنی شده است) و تلخ خوش، ص ۸۱.
۲۴. ن.ک: «مفهوم بیتی از دیوان حافظ»، راهنمای کتاب، س ۳، ش ۴، ص ۵۹۵ (در این مورد، معانی «صورت» و «حالت» برای واژه «وجه»، خلط شده‌اند) و بانگ جرس، ص ۱۰۹ (در این مورد «وجه خمار»، از یک سو «گونه و حالت خمار» و از سوی دیگر «جبهه باده نوش و دردی‌کش» معنی شده است) و در جستجوی حافظ، ر. ذوالنور، ج ۲، ص ۸۶۵ (در این مورد، معنای ۱/۲ نیز درست دانسته شده است) و «چند تحلیل و چند اشکال»، حافظ‌شناسی، ج ۱۰، ص ۱۷۰.



۲۵. ن.ک: دیوان حافظ ناشنیده پند، ج ۲، ص ۹۷۳ (در این مورد، «وجه»، «دریافت قیمت» معنی شده است).

۲۶. ن.ک: شرح غزلهای حافظ، ج ۳، ص ۱۵۷۳ (به نقل از فتح‌الله مجتبیانی و هادی عالم‌زاده) و «تأملی در حافظ نامه»، کیهان اندیشه، ش ۴۶، ص ۱۵۰ (در این مورد، «نشیند»، «نمی‌ارزد» معنی شده است).

۲۷. ن.ک: «معنای بیتی از دیوان حافظ»، راهنمای کتاب، س ۴، ش ۱، ص ۸۱.

۲۸. خلاصه گزینه دیگری که برای این مصراع یافته‌ایم، چنین است و البته نادرستی این گزینه کاملاً آشکار است: ترش‌رویی پارسایی را به رفع خمارآلودگی راهی نیست! (ن.ک: «عقاید متفاوت در باره بیتی از حافظ»، حافظ‌شناسی، ج ۵، ص ۸۴).

۲۹. ن.ک: حافظ نامه، ج ۲، ص ۱۰۷۱.

۳۰. چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست / دژ حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۱/۷۱.

۳۱. چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه / رنند از ره نیاز به دارالسلام رفت
همان، ۷/۸۴.

۳۲. چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:

زاهد خام که انکار می و جام بکند / پنخته گردد چو نظر بر می خام اندازد
همان ۱۵۰، ۴.

۳۳. چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:

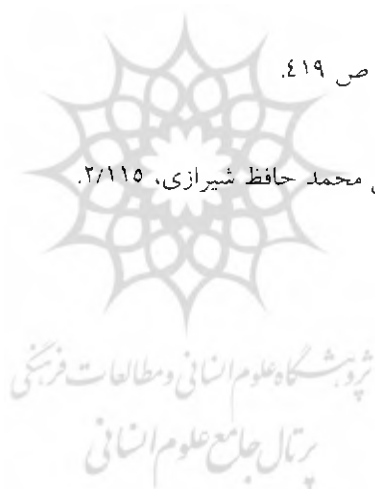
زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز / تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد
همان، ۳/۱۵۸.

۳۴. چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:

برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو / راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود
همان، ۴/۲۰۵.



۳۵. چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:
یارب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید
دود آهیش در آئینه ادراک انداز
همان، ۸/۲۶۴.
۳۶. چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:
چو طفلان گرچه ای زاهد فریبی
به سیب بوستان و شهد و شیرم
همان، ۳/۳۳۲.
۳۸. همان، ۵/۴۶۷.
۳۹. همان، ۵/۱۱۶.
۴۰. همان، ۳/۲۷۵.
۴۱. فرهنگ واژه نمای حافظ، ص ۴۱۹.
۴۲. گلشن راز، ص ۷۰.
۴۳. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۲/۱۱۵.
۴۴. همان، ۷/۱۸۹.
۴۵. همان، ۷/۱۶۶.
۴۶. همان، ۴/۲۱۴.
۴۷. همان، ۶/۳۲۵.
۴۸. همان، ۷/۴۸۲.
۴۹. همان، ۶/۲۸۸.
۵۰. با علاقه مسبب به سبب.
۵۱. ن.ک: دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۲/۲.
۵۲. ن.ک: همان، ۲/۳۸۶.
۵۳. ن.ک: همان، ۱/۱۵۹.
۵۴. ن.ک: همان، ۵/۳۷۱.
۵۵. ن.ک: همان، ۷/۱۷.
۵۶. ن.ک: همان، ۷/۲۱.



- ۵۷. ن.ک: همان، ۸/۲۱۱
- ۵۸. ن.ک: همان، ۳/۲۹۹
- ۵۹. ن.ک: همان، ۵/۱۹۳
- ۶۰. ن.ک: همان، ۸/۴۰۵
- ۶۱. ن.ک: همان، ۱/۴۹۰
- ۶۲. همان، ۱/۴۶۶
- ۶۳. همان، ۱/۲۴۰
- ۶۴. همان، ۵/۲۸۵
- ۶۵. همان، ۲/۳۷۵

۶۶. با علاقه مضاف‌الیه به مضاف یا جزء به کل.

۶۷ - یکی از شارحان دیوان حافظ، معنای «وجه» را به جای «پرداخت قیمت»، «دریافت قیمت» شمرده است (ن.ک: دیوان حافظ ناشنیده بند، ج ۲، ص ۹۷۴) که البته می‌تواند مفید یک معنای کلی مجزا برای بیت «عبوس زهد...» باشد، اما این معنی (ن.ک: همان)، ظرافت معنای اصلی این بیت را از میان می‌برد.

۶۸. با علاقه مشابهت که در این صورت، استعاره خواهد بود.

۶۹. نوعی ایهام را «تبادر» نامیده‌اند و آن، ایهامی است که معنای ایهامی‌اش از کیفیت تلفظ یک واژه در تناسب با دیگر واژگان اطراف آن به ذهن می‌رسد؛ چنانکه در بیت:

مزرع سبز فلک دیدم و داسی مه نو پادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۱/۴۰۷.

از کیفیت تلفظ واژه خویش در تناسب با واژه‌های مزرع، داس و کشته، معنای ایهامی خویش کشاورزی به ذهن می‌رسد. ن.ک: نگاهی تازه به بدیع، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۷۰. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۴/۴۴.

۷۱. همان، ۵/۴۱.

۷۲. همان، ۸/۱۸۲.

۷۳. همان، ۱/۲۶۵.

۷۴. همان، ۸/۳۹۸

۷۵. همان، ۷/۴۶۷

۷۶. همان، ۳/۱۲۳

۷۷. همان، ۱۱/۷۱

۷۸. همان، ۴/۳۴۳

۷۹. همان، ۶/۱۱۰

۸۰. همان، ۳/۱۶۸

۸۱. همان، ۳/۳۴۳

۸۲. با علاقه مفعول به فعل یا جزء به کل.

۸۳. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۹/۲۴۶.

۸۴. ن.ک: «عبوس زهد - شرح بیتی از حافظ -»، مخافظ شناسی، ج ۱۳، ص ۸۳-۱۸۲.

۸۵. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۱۰/۹

۸۶. همان، ۲/۲۰

۸۷. زیرا ناپاکبازی، ملزوم یا مدلول «وجه خممار» به معنای «پرداخت قیمت شراب اندک» است و این امر، لازم یا دال ناپاکبازی.

۸۸. زیرا پاکبازی، ملزوم یا مدلول «خرقه» به معنای «خرقه گرو باده نهادن» است و این امر، لازم یا دال پاکبازی.

۸۹. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ۵/۲۶.

۹۰. همان، ۷/۲۷۴

۹۱. همان، ۳/۳۸۶

۹۲. همان، ۷/۲۰۱

۹۳. فتح‌الله مجتبیایی و هادی عالم‌زاده، این هر دو تضبط را قابل قبول می‌دانند و آنها را مفید معنای صحیح می‌شمارند(ن.ک: شرح غزلهای حافظ، ج ۳، ص ۱۵۷۳).

منابع

۱. اضافه، دکتر محمد معین، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ج ۴، ۱۳۶۳.
۲. بانگ جرس - راهنمای مشکلات دیوان حافظ -، پرتو علوی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ج ۲، ۱۳۶۳.
۳. «تأملی در حافظ نامه»، احمد شوقی نوبر، کیهان اندیشه، ش ۴۶، بهمن و اسفند ۱۳۷۱.
۴. تلخ خوش - نقد و نظرهایی در زمینه حافظ پژوهی -، سید محمد راستگو، قم، نشر خرم، ج ۱، ۱۳۷۰.
۵. «چند تحلیل و چند اشکال»، محمود رکن، حافظ شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، ج ۱۰، تهران، شرکت انتشاراتی پازنگ، ج ۱، ۱۳۶۷.
۶. حافظ - گزارشی از نیمه راه -، مسعود فرزاد، شیراز، انتشارات دانشگاه پهلوی، بی جا، ۱۳۵۲.
۷. حافظ نامه - شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ -، بهاءالدین خرمشاهی، ج ۲، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ج ۴، ۱۳۷۱.
۸. در جستجوی حافظ - توضیح، تفسیر و تأویل دیوان حافظ -، رذال نور، ج ۲، تهران، انتشارات مجلس، ج ۳، ۱۳۷۲.
۹. دیوان حافظ، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات علمی، ج ۱، ۱۳۶۴.
۱۰. دیوان حافظ، تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، تهران، انتشارات نیلوفر، ج ۱، ۱۳۶۴.
۱۱. دیوان حافظ - خواجه شمس الدین محمد شیرازی، تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۱ - غزلیات -، تهران، شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی، ج ۲، ۱۳۷۵.
۱۲. دیوان حافظ - خواجه شمس الدین محمد شیرازی، تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۲ - ملحقات غزلیات، قصاید، مثنویات، قطعات و رباعیات -، تهران، شرکت سهامی (خاص) انتشارات خوارزمی، ج ۲، ۱۳۷۵.
۱۳. دیوان حافظ ناشنیده پند، سید هادی حائری (کوروش)، ج ۲، تهران، انتشارات گوتنبرگ، ج ۱، ۱۳۷۵.

۱۴. دیوان خاقانی شروانی، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی. تهران، انتشارات زوار، ج ۳، ۱۳۶۸.
۱۵. دیوان خواجه حافظ شیرازی - با تصحیح و سه مقدمه و حواشی و تکلمه و کشف الایات و کشف اللغات-، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ج ۳، ۱۳۵۸.
۱۶. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، کتابفروشی زوار، ج ۴، ۱۳۶۲.
۱۷. دیوان غزلیات مولانا شمس‌الدین محمد خواجه حافظ شیرازی، به کوشش دکترخلیل خطیب‌رهر، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، ج ۱۴، ۱۳۷۳.
۱۸. شرح غزلهای حافظ، دکتر حسینعلی هروی، ج ۳، بی‌جا، مؤلف، ج ۳، ۱۳۶۹.
۱۹. «عبوس زهد»، اردشیر بهمنی، گلچرخ، ش ۱، فروردین ۱۳۷۱.
۲۰. «عبوس زهد»، اردشیر بهمنی، حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، ج ۱۵، تهران، شرکت انتشاراتی پاژنگ، ج ۱، ۱۳۷۱.
۲۱. «عبوس زهد - شرح بیتی از حافظ -»، محمد علی زیبایی، حافظ‌شناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، ج ۱۳، تهران، شرکت انتشاراتی پاژنگ، ج ۱، ۱۳۷۱.
۲۲. فرهنگ واژه‌های حافظ - به انضمام فرهنگ بسامدی -، دکتر مهین‌دخت صدیقیان، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر، ج ۱، ۱۳۶۶.
۲۳. گلشن راز، شیخ محمود شبستری، به کوشش صابر کرمانی، تهران، کتابخانه طهوری، ج ۱، ۱۳۶۱.
۲۴. «ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ»، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، نشر دانش، س ۲، ش ۲، بهمن و اسفند ۱۳۶۰.
۲۵. «معنای بیتی از دیوان حافظ»، صباح‌الدین شمس، راهنمای کتاب، س ۲، ش ۱، فروردین ۱۳۴۰.
۲۶. «مفهوم بیتی از دیوان حافظ»، جعفر شعار، راهنمای کتاب، س ۳، ش ۴، آبان ۱۳۳۹.

۲۷. مقالات حافظ، دکتر حسینعلی هروی، به کوشش عنایت‌الله مجیدی، تهران، کتاب سرا،

چ ۱، ۱۳۶۸.

۲۸. نگاهی تازه به بدیع، دکتر سیروس شمیسا، تهران، انتشارات فردوسی، چ ۳، ۱۳۷۰.

